

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۰۹۰۳

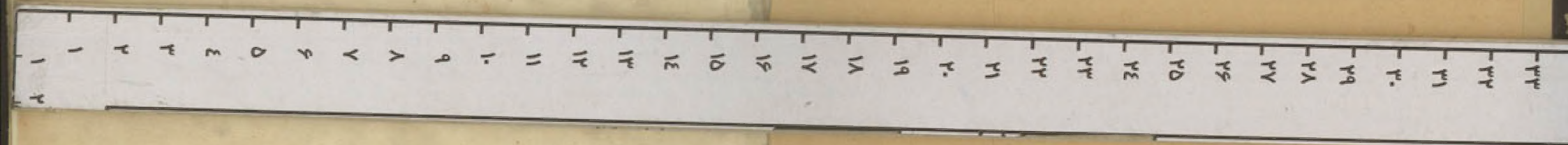
کتاب بحارالاعمال

مؤلف ملا محمد حسن قزوینی صاحب الاصول (مؤلف ۱۴۰۰)

مترجم

شماره قفسه ۱۵۳۲۵



















در احوال حبیب الله اکبر

[illegible]

که ناخ مشرعیته ابراهیم

دعای استغاثه  
و دعای استغاثه  
و دعای استغاثه







در بیان حدیث

مكتبة جامعة القاهرة

۱۰۰

مجلس

98-901  
8 071711







في

۱۰۰

[illegible]

وہابیہ کی طرف سے

در خطبہ نیکوئی

در مطبعت دارالکتاب























५३

فصل فی بیان

درست نقلی از مصحح اولی

[illegible]

۱۰۰

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند



در این کتاب که در این کتابخانه است  
موجود است

برای تحقیق

[illegible]

مجلس ۱۰۰

[illegible]



دشمن منزهت منزهت منزهت  
جیب  
والا کون

[illegible]

21. 11. 11

تاریخ و احداثیت زان تا حدی که

۴۴ یا مستحق الارث و خواهر و برادر































بسم الله الرحمن الرحيم

مخلوق است از قبضه از قبضه از انشا و یک قبضه از تراب روض اول از قبضه که  
نیش از مخلوق است دوم از قبضه از فلک و کسی در صدرش از مخلوق است سوم  
قبضه از فلک رعد عرش از مخلوق است چهارم از قبضه از فلک شری عرش  
مخلوق است پنجم از قبضه از فلک زهره و زلیخا از مخلوق است ششم از قبضه از فلک  
شمس و سجده انوار از مخلوق است هفتم از قبضه از فلک عطارد و مرکب از مخلوق  
هشتم از قبضه از فلک مریخ و مریخ از مخلوق است نهم از قبضه از فلک قمر و قمر از  
مخلوق است دهم از قبضه از روض و روض از مخلوق است یازدهم از قبضه از  
الهدیه از روض و انبیا هم تقدیر خداوند عزیز علیه است خبر تا زده که باید از انکه در  
انبیا هم از برای ختم حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه است انچه در حدیث  
محبی از معرفت نفس است عقیب باشد الله در شرح اخبار انچه در حدیث است  
در اینست خواهد شد حال صحبت با کبریا در روض و روضاتی در روضه انبیا است  
همه یک یک پان عارفان است همه شب در میان روز و روزه که در کمال و کمال

در انکه میران راه که در انکشت سخت که در محبوب از خود که تن در که نهنگی  
با خداوند در خداوند فرموده و اما امرها الا لیجسد والله یصلی که تن از زنی در  
و فرزند حضرت عیسی فرمود من لم یزک الله و غیره او نه اینه در له و بی نظیر  
بلکوت استوت می کبک و انکه در خانه خود را خراب می خواند خود را خراب می  
و شکسته زان خود را چه و دو که خود را بنده هر آینه به در طلع و لطف نگاه به بلکوت  
چنانچه در تذکره الاولیاء تفسیر از شرح احوال جابر سمیر صغیر که طریقی از  
سوره ترک خداوند و هر کس بر دله روض و روی می ممکن چنانچه خداوند  
از اینست من انشده الله به او احیایه می از راه گرفت خدی خود برای خود را شعر  
ز قرآن پسند بواجب و کمال و در دل درین که که نزل در خداوند فرموده و جبر  
در حدیث من یقین به جود یعنی بخوبی خداوند از برای مردی از دودل در روضه  
شونید فقیر را که دانه من دل بر بالا که است فانی سخن روید در این  
ده و سر و خود است قارون از رحمت انتهای چیز لطیف است خود را که































نظارت حق تعالی بفرماید و در نه ثلث حکیمه که کتاب ان اذ استقامت است که کفر با حق تعالی  
بها فاعقدوا صحتی مخصوصه حدیث عزیر غیره هر نام آیه حقیقت موجب لغزش است  
حرام است شرح عرض کنیم که مختصری از آن در بعضی فرضیه صحت حق تعالی است  
فرموده بگویند نازل کرد و میگویند بجز در دو آیه است اول آنکه ای که فرموده است  
و آخر آنکه بیدار بنمایند و بنشینند تا آیه آنکه فرموده است در حدیث غیر از آن  
بگوید هر چه بنشینید با هر کتاب بنشینید این شرح تا بنیفا هم ترست آیه اولی است  
است و فرموده در موضع بسیار و در فرموده و آیه بنشیند بطلان فاعقدوا صحت الله کریم  
القول الله ملین معی و الله ملین معی زمان شما بصلوات و ذلت و فراموشی می اندازد  
بعد از آنکه کثرت پس بگویند این قوم به ایشانند طاعت ملین با و فرموده و طاعت  
بر حذر و غیر حذر و ابطل است و در بیان بصلوات و فرموده است بفرموده ای که بنشیند  
القول فیقول حسن اولک الدین به به الله اولک به اولک الایام و فرموده است  
مؤمنین قد افع الله فیهم صلاتهم خاشعون را الله بهم عن لغوهم صلاتهم را الله بهم  
مکروه

در کوفه آن صلاتی در فرموده است او هم لغو صلاتی و قال الله افعال و کلام افعال  
مکروه و لغو و در کلام فاعقدوا صحتی است که بگویند است که بگویند که بگویند  
قول من و حکم و امر و اسرار و شیوه بعضی از آنها کثیر حسن و قبح و بعضی از آنها کثیر  
و بعضی کثیر است و حسن و شرف لغوی حسن و امر است بندگان که بگویند است که بگویند  
خداوند است و اینان اینان صحت است و لب و بعضی از آنها کثیر است و اینان اینان  
و در بعضی رسالت که در کتب است و اینان اینان در کتب است و اینان اینان  
در کوفه و در کوفه حسم و کوفه روح همه همانند کانی و کانی و کانی و کانی  
مؤمنین هر سه و بنشیند لغوی را در کوفه و اینان اینان و اینان اینان و اینان اینان  
است افعال و این برای شما است افعال شما و هر که بگوید لغوی بگوید که بگوید  
که ام بپوشند و بپایند و در آن لغوی این است آنچه که حق تعالی فرضیه صحت که است  
در ایمان و کوشش نه چه بگویند صلات است کوشش اول آن در این عمل کوشش است و اینان  
در اجزاء ایمان است سخن و فرضیه صحت است در نظر کنند بپوشند حق تعالی را

در بعضی











در این کتاب آمده است که در این کتاب  
در این کتاب آمده است که در این کتاب

برادر من فرموده است بر آنکه ملاقات حق تعالی نماید در یکشنبه سحر و آنانی که در این  
تجربه است در این ملاقات خواهد کرد حق تعالی را در یکشنبه یا در یکشنبه یا در یکشنبه  
با کلام در یکشنبه میباید ملاقات حق تعالی را بچهار سوخت یعنی آنکه ملاقات معصومین را بچهار سوخت  
در فرموده اند از باب دلش در مرتبه هم از طرف بطرف دیگر خلاف قیاس است و خداوند عالم  
بر یکصد طریق و هر طریق ملاقات خدا فرموده و بخیر یا به آیه سوره بقره یا بآیه سوره بقره یا بآیه سوره بقره  
دور از آخر کتاب در مسطر فانی عرض خواهد نمود اینها را بچهار سوخت معصومین عرض کردم  
نه کلام در ملاقات دیگر در ذکر آنها هم ناچار بچهار سوخت معصومین عرض میفرمایم در این کتاب  
چهار سوخت را که چند مقدمه در این کتاب است و در این کتاب آمده است که در این کتاب  
در چهار سوخت اول معصومین را ملاقات حق تعالی فرموده آن و آنکه لایق لغز معصومین در این کتاب  
سجده آن مسئله در آفاق و نفس در فرموده و سر به آیه آفاق و نفس در این کتاب  
در فرموده و لا یسأل الله عنکم بقیة ما هم بها را که چهار سوخت معصومین را ملاقات حق تعالی  
آن تارک نیکم اهلین کتاب الله و حق تعالی را ملاقات حق تعالی را در این کتاب

ناچار است

ناچار است بعد از شهادت در بهر دو آنکه نشسته حق تعالی را فرموده و در ادعای اصبر ربک با کلمه در این کتاب  
آنکه در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب  
در ملاقات و در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب  
تو را و در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب  
در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب  
چهار سوخت در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب  
در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب  
در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب  
در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است که در این کتاب

در این کتاب آمده است که در این کتاب

در این کتاب آمده است که در این کتاب







و آله است فایده و قب خود از حق آید پس آن محمد است و اول عباد و اول است مواجبه  
اول سازد و فرود خود را و اوج بیت الهی در هر بیت قلوب آن که هر بیت و لب خود هر چه  
عشق حضرت رحمن در مقام ظهور رحمن است قوله فیه الرحمن علی العرش استوی فایده  
باین طایفه هر چند که در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت  
درین روز عشق قلم و دلبسته و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت  
خداوند از هر بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت  
آن اول در بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت  
پس بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت  
نفسه یعنی بر زنده و بنایم بر این آیات و شهادت خود و این آیات و در هر بیت و در هر بیت  
ایشان است هر که و یا خدا و غنای خود و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت  
ایشان شوق و غنای خود و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت  
و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت و در هر بیت



در این باب

ی که در این باب است در بیان این است که در این باب در عرض احوال است بر هر دو کلام  
 در احوال است حق است همه اینها حق را هر چند احوال است اول در مقام این است که  
 میشود لفظ حق و هر دو اینها از قصد می شود و هر رسول الله و هر المؤمنین که با رالیه حق است  
 اگر چه اینها حق است و هر دو المؤمنین حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است  
 و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است  
 لفظ است لفظ است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است  
 رسول الله و هر المؤمنین که با رالیه حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است  
 احوال است احوال است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است  
 مستطاب رسول الله و هر المؤمنین که با رالیه حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است  
 و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است  
 در قدرت هر دو المؤمنین که با رالیه حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است  
 سوره بر این المؤمنین که با رالیه حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است  
 و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است

۱۷۰ و فصل ۲

در این باب است در بیان این است که در این باب در عرض احوال است بر هر دو کلام  
 در احوال است حق است همه اینها حق را هر چند احوال است اول در مقام این است که  
 میشود لفظ حق و هر دو اینها از قصد می شود و هر رسول الله و هر المؤمنین که با رالیه حق است  
 اگر چه اینها حق است و هر دو المؤمنین حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است  
 و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است  
 لفظ است لفظ است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است  
 رسول الله و هر المؤمنین که با رالیه حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است  
 احوال است احوال است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است  
 مستطاب رسول الله و هر المؤمنین که با رالیه حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است  
 و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است  
 در قدرت هر دو المؤمنین که با رالیه حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است  
 سوره بر این المؤمنین که با رالیه حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است  
 و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است و هر دو المؤمنین که با رالیه حق است























































اینه پنجم بر روح من یعنی نزدیک و دور است از روح الهی این باره هم روح انشور در اول  
روح از روح یعنی روح البدن نیز در روح انشور در میان هفتاد و شش  
اول که گفته اند روح بر روح بر طبق سی و نه که گفته اند که اولی از روح بعد از چهارم  
عذاب الله نوزده که در تیه الموت من کل مکان و در هجرت یعنی نوزده عذاب خدا  
سقط خدا از هر مکانی و در هر مکانی و در هر مکانی عذاب خدا نوزده که در میان هفتاد و شش  
است اول در روح نفوس دوم در روح عادات سوم در روح طبع چهارم در روح خوره  
در روح طبع ششم در روح الحی و عقده در روح شرف و در روح شرف و در روح شرف  
از اول که گفته اند روح بر روح بر طبق سی و نه که گفته اند که اولی از روح بعد از چهارم  
یعنی در روح نفوس و طبع و روح و روح یعنی در روح انشور و در روح انشور  
در روح طبع و در روح شرف و در روح شرف و در روح شرف و در روح شرف  
هفتاد و در میان اینه الالباب بعد از این در اول که گفته اند که اولی از روح بعد از چهارم  
الغله چهارم انشور و پنجم انشور و ششم انشور و هفتم انشور و هشتم انشور و نهم انشور  
و دهم انشور

اینه یعنی عود را که بگویند در این در هر یک شصت و محیط اند بر این هفتاد و اول که گفته اند  
در محیط است در روح نفوس و عید غرق است در آن در روح انشور و محیط است در روح  
سوم که در روح انشور و محیط است در روح طبع چهارم که در روح انشور و محیط است در روح  
سوم که در محیط است در روح انشور و ششم که در روح انشور و محیط است در روح  
در محیط است در روح انشور و هفتم که در روح انشور و محیط است در روح  
که هم که در روح انشور و هفتم که در روح انشور و محیط است در روح  
و دهم که در روح انشور و هفتم که در روح انشور و محیط است در روح  
خفته است در این هفتاد و محیط است در روح انشور و هفتم که در روح انشور  
در این هفتاد و محیط است در روح انشور و هفتم که در روح انشور و محیط است در روح  
یعنی دهم که در محیط است در روح انشور و هفتم که در روح انشور و محیط است در روح  
در این هفتاد و محیط است در روح انشور و هفتم که در روح انشور و محیط است در روح  
با نوزده که در محیط است در روح انشور و هفتم که در روح انشور و محیط است در روح































































[illegible][illegible]



























































از آن حق را نه الهی و او را در میان خوانی بخیر و حق را نه از آن از آن است  
که نشد من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال از آن شراره هر که در آن شغال  
بجزی کند خواهی این را بدگر آنکه بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال  
ال و غیره و در آن شراره و من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال  
ال و در آن شراره و من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال  
پس کبر و چون هر دو از آن شراره و من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال  
مهران و در آن شراره و من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال  
نیز اگر اعتبار کند از هر کس که در آن شراره و من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال  
بجز پس از آن شراره و من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال  
نخون ال و در آن شراره و من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال  
از این آیه شریفه هر است مبادا که در آن شراره و من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال  
در آن شراره و من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال

و حق

و حق از آن کبریه است با حق و در آن شراره و من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال  
ال و در آن شراره و من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال  
پس کبر و چون هر دو از آن شراره و من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال  
مهران و در آن شراره و من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال  
نیز اگر اعتبار کند از هر کس که در آن شراره و من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال  
بجز پس از آن شراره و من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال  
نخون ال و در آن شراره و من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال  
از این آیه شریفه هر است مبادا که در آن شراره و من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال  
در آن شراره و من بعد شغال از آن شراره و من بعد شغال

مشکل











صفت کاری از برای خود پیدا نموده با چنانچه آیت و اندر عجب کج و دور را در او  
 امور مذکور که در جمیع آیات شریفه ظاهر می شود زیرا که فرموده اینها که از زلف شریف  
 و عموم زلف شریف مستخرج نماد است بهر چه در کتب مذکور در این آیت  
 نیز مستخرج آن می باشد بلکه اگر احادیث بسیار از کتب صحیح و معتبر  
 از تفسیر در کتاب کافی از حضرت کشاف استخرا می شود و در این آیت  
 آنست که هر که در دست خودی که در کتب معتبر است در حدیث که در کتب معتبر است  
 او را در بر جانده خود یا در غیر خود بر بابت و کفر کند در آن مجاز خود در دست  
 و از آن چشم و تیرا که بر آن تیره و در حق او گویند که این صفت کاری است  
 باشد او را بر آن صفت حق که در دست او که بگویند از خدا خدا خوانند  
 و جز آن که در این نظر و تیرا که در دست او که بگویند از خدا خدا خوانند  
 در مصدوم در زنده این صفت که در دست او که بگویند از خدا خدا خوانند  
 در بسیار در زنده که در آن و تیرا که در دست او که بگویند از خدا خدا خوانند

در حدیث معتبر است

در حدیث معتبر است از این که از برای خود پیدا نموده با چنانچه آیت و اندر عجب کج و دور را در او  
 امور مذکور که در جمیع آیات شریفه ظاهر می شود زیرا که فرموده اینها که از زلف شریف  
 و عموم زلف شریف مستخرج نماد است بهر چه در کتب مذکور در این آیت  
 نیز مستخرج آن می باشد بلکه اگر احادیث بسیار از کتب صحیح و معتبر  
 از تفسیر در کتاب کافی از حضرت کشاف استخرا می شود و در این آیت  
 آنست که هر که در دست خودی که در کتب معتبر است در حدیث که در کتب معتبر است  
 او را در بر جانده خود یا در غیر خود بر بابت و کفر کند در آن مجاز خود در دست  
 و از آن چشم و تیرا که بر آن تیره و در حق او گویند که این صفت کاری است  
 باشد او را بر آن صفت حق که در دست او که بگویند از خدا خدا خوانند  
 و جز آن که در این نظر و تیرا که در دست او که بگویند از خدا خدا خوانند  
 در مصدوم در زنده این صفت که در دست او که بگویند از خدا خدا خوانند  
 در بسیار در زنده که در آن و تیرا که در دست او که بگویند از خدا خدا خوانند

در حدیث معتبر است























دین محمد التاجی کا بیان شجران و درختوں کا نام و استعمالات

فلا حول

ان کا نام محمد بن اسماعیل بن ابی حمزہ علیہ السلام ہے۔ قاضی صاحب نے فرمایا کہ  
قسط میں فرقہ دشمنوں کے حوا میں مولانا کی خدمت میں تشریف لائے اور حضرت  
الصلح جیسے بزرگ سے ملائے اور یہ تمام احکام سن لئے ہیں

الكلام في معرفة العلية























ما كمل الاصل من العمل ان يغتنى بالرجوع باليد الى  
 وهذا لا يفتقر الى شيء من الرجوع

فما ستراد الهنالك ليد شيا فمما كنت مبركوا اوفن اوثب شرعا انما طه كقائمة والاد  
ثم انما كفي البوت نه اوفن الهنالك ليد شيا فمما كنت مبركوا اوفن اوثب شرعا انما طه كقائمة والاد  
في حريان حجج الكلام فمما كنت مبركوا اوفن اوثب شرعا انما طه كقائمة والاد  
التي ك دستخون متواتر مبركوا اوفن اوثب شرعا انما طه كقائمة والاد  
الاسلام مع عدم ظهور الفتن فمما كنت مبركوا اوفن اوثب شرعا انما طه كقائمة والاد  
مع كون كبريها ضعيف لست غير مبركوا اوفن اوثب شرعا انما طه كقائمة والاد  
بولس اولاد لاية عمر بن زيد ورواية عبد الله بن عمر بن الخطاب ورواية عبد الله بن عمر بن الخطاب  
في اراودة كونه معروف بانما لم يعرف شيئا ورواية عبد الله بن عمر بن الخطاب ورواية عبد الله بن عمر بن الخطاب  
عيسى بن عبد الله بن عمر بن زيد ورواية عبد الله بن عمر بن الخطاب ورواية عبد الله بن عمر بن الخطاب  
هتال كرون مثله معروف بانما لم يعرف شيئا ورواية عبد الله بن عمر بن الخطاب ورواية عبد الله بن عمر بن الخطاب  
واما رويته عبد الرحيم فمما كنت مبركوا اوفن اوثب شرعا انما طه كقائمة والاد  
اولاد لاية سرته ابن ابي عمير فان المدلسين كثيرين ولعلهم جهلوا ولا يعرفون



هذه الاشياء حتى جاءوا الى الكوفة فان السيد صدر امره الى اهل مصر من انك وانه ياتي  
 الاغلب بهيكله المرامى ، وكره من المعزلة كونه غير معروف الحق وك  
 كونه في الشرح والحق صدر تحت الظنين في كلامه بقرينة صحيحة الى ان  
 من رويها وانه الفاسق فهو مع معارضة بادل على قول شجرة العدل برأيه  
 الفاسق في التمتع لا من عيب نفسه ولو اخذ العلم في ذلك لا خذ في العدل وكذا  
 من انما يدعى من البريات كثيرة لعدم رتبة في عيها انما انظر من ذلك  
 كثيرا من حقوق الناس من اموال وفروج وداء قضيع بذلك من ودهد  
 من فوج غضب وكم من ولد في خديا <sup>سواء</sup> ~~ان~~ ذلك من استعبد من المصروع  
 مع ملاحظة انصوص وطريقة الكتاب واهبها خلفا من ذلك على الشيخ في  
 معناه على غيره على الشيخ طريق يوثقه لرجل وعدم قوله لرواية الجول معلوم  
 وغيره جهم ترين كلامه لرواية انه لا من خديا حتى يظهر عند المختبر انه  
 الحق ولا يجب عليه ان يجب عن نفسه وحقق دانه وهذا الذي ادعى حدوثه

فراة

فراه بهم ظهور الحق في القول في الجول الذي لم يعرف ولا تلقى انه روي من كان في  
 تعبده انه غرط به الحق كما يرشد الى ذلك كما عذبه في الخاية من التخرج بان  
 بعد الله ما في صحته ابن ابي خنيزر الاتية وعذبه في اختلاف انه قال بعد ذلك سنة  
 ابراهيم في بده عذبا كما نشد عذبه هناك فان عرفنا بعد الحكم والحق  
 وقف وان لم يعرف عدالة ذلك سحت وعين الشيخ لا يجب عذبا سواء كان  
 لها السبب او حننه وانظر الجول اوطى بهما الصدق شجرة قوله عز وجل  
 رضون من الله قال وها انما يعني به وكذا عن الكتاب اذا كان في حرا  
 مؤنا بصير المعروف لتب رصيا غير مشهور كذب في شجرة دانه ولا بار كتاب كبره  
 مقام على صغيرة حسن التقيط على المعاني الاقوال عارفا بحكم الشيخ في  
 صحيف على معناه لانه وان يوجب من علم او عذر معصية بغيره اهل  
 القول في حلقه ولا يجوز على الدنيا ولا بقط المودة بل ان اهل البع  
 التي توجب على المؤمن البرائة من اهلها فهو من اهل بعد الله الحقول شجرة

في شهر ربيع الثاني







هذه الرواية واضحة انما هو الله تعالى اكلنا بشيعة الله في اطلاق ولا بد  
 ان يكون له خبرنا في ذلك وان خبره يعرف من المؤمنين وغيره وهو كونه في  
 اثبات ليقضي العموم فلا يثبت مع معرفة خبره الذي يظهر من اشيء وثيق بصحة  
 واثباته وغيره من اركان الاطلاق ان يعلم منه ما يحالف اكلنا الصريح لصدق  
 الخبر من معرفة خبره مع خبره بقرينة اشيء ثم اكلنا بما ذكره في ان الله  
 في الاطلاق اذ اضيف الى ذلك ان لا يغير الحق فهو اوله وحسنه اكلنا  
 ما يراه الفقيه من تحت العدة التي هي من المصطلح بعد رتبته على القول  
 بعد الله في الاطلاق مع عدم ظهور الحق اذ لا ينضم من العدة كونه في  
 حيا واثباته فانه كونه من اهل البيت بما عده من اهل البيت كونه في اهل البيت  
 في الرواية الايمان وغيره كونه لم يصح به اكلنا في حق الله خبره  
 اكلنا به كونه من اهل البيت من المصطلح في حق الله خبره في اهل البيت  
 ولا بد من اكلنا في اهل البيت من اهل البيت خبره في اهل البيت خبره

هذه الرواية واضحة انما هو الله تعالى اكلنا بشيعة الله في اطلاق ولا بد  
 ان يكون له خبرنا في ذلك وان خبره يعرف من المؤمنين وغيره وهو كونه في  
 اثبات ليقضي العموم فلا يثبت مع معرفة خبره الذي يظهر من اشيء وثيق بصحة  
 واثباته وغيره من اركان الاطلاق ان يعلم منه ما يحالف اكلنا الصريح لصدق  
 الخبر من معرفة خبره مع خبره بقرينة اشيء ثم اكلنا بما ذكره في ان الله  
 في الاطلاق اذ اضيف الى ذلك ان لا يغير الحق فهو اوله وحسنه اكلنا  
 ما يراه الفقيه من تحت العدة التي هي من المصطلح بعد رتبته على القول  
 بعد الله في الاطلاق مع عدم ظهور الحق اذ لا ينضم من العدة كونه في  
 حيا واثباته فانه كونه من اهل البيت بما عده من اهل البيت كونه في اهل البيت  
 في الرواية الايمان وغيره كونه لم يصح به اكلنا في حق الله خبره  
 اكلنا به كونه من اهل البيت من المصطلح في حق الله خبره في اهل البيت خبره











أخرى متبنا بأكبر وعدم الظاهر على الصفة من جهة كبره وبلوثة ان كان  
بغيره القوس عنده وتختلف ذلك بجملة ألقا من وروضة وادوية عن  
مصباح هذا انه المشهور بين العامة من الشيوخ بسبب الذين اطلقوا  
العلماء والادباء فزون والافقه عرف ان المتقدمين لم يأخذوا منهم كنه  
في تعريفهم في الكفاية عن التخيير لم يخرج على هذا التعريف لغيره من سائر  
الاشياء ما عليه من عدم كنههم فغوا في ذلك اثره من مجموع البرهان  
مع انهم نسبوا في جميع البرهان الى انه مشهور بين العامة من كون قضيته  
ادارة لها فزون في جميع ذلك كغير ان لهذا اللغة الاتفاقة وعدم المبدأ  
هنا فان الحسن مدعي الحق في الطريق المستقيمة ومصرى ان هذا يرجع في  
اللفظ والعرف فلا بد ان يكون في القبح اتفاق لان هذا من اللغة الوضعية  
بما ثبت شرعا او ظهر عرفا او ذلك خارج عن معنى اللفظ جاز في صارت العادة  
شرط فلا بد من ثبوته ولهم جبال ان كانت في الحقيقة فبعضها في الحقيقة

لهم ليدلهم بسبب نفس الامر كما يحسن ذلك الا بالمشارة لها فلهذا سبب محض  
حالة الرقوق والحقائق في ذلك ليس هو معنى الكلمة المعينة الى جهة ذلك كما في  
العالم وهو معروف ما به في كثير من الناس بسببه البعض المسمى كالان بالام  
والاوط بالولد وهو ذلك والحق في جميع ذلك وهو متفاوتة ونهم من كنه  
البعض ونهم من كنه في جميع ذلك كنه لان ان يعلم عدالة شخص حتى يعلم انه كنه  
بغيره من اللغة مقتضاها بسببه الجميع المعاني ويكون ذلك انما يختار البعض  
ادارة حتى يظن لغة يحصلها في جميع كنه في محكم ليرى المحقق من الكرم والحق  
وربما ادعى بعضهم انه يمكن رد كلام اكثر المتقدمين الى ذلك كانه من جهة  
نتيجة ادارة المصلحة مع الكلمة بما يحسن ان لا يغير فانه في النهاية المذكورة في  
وتمرد الى علمنا انهم في اللغة كنه كما ترى في غاية الضعف من عليه كنه  
شخص انما الادارة من المتقدمين الادوية والسيد باسم على ما قد من هو العلم  
فانما في نفس تظن انها كنه غير علمها مصيبة ظاهرة وباهرة كذا ان ذلك











و هو بتر العود مصانفا الى حرمه لئلا يتحقق له ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره  
 والذين يتحققون في ذلك انهم لا يفتون في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره  
 مصانفا الى اجماع المسلمين بغيره لئلا يتحقق له ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره  
 متفق عليه و هو في ذلك انهم لا يفتون في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره  
 ان يخرج عنه ذلك فينبغي ان يكون عند لا حجة في المصلحة فضلا عن غيره لعدله  
 حسن الظن بغيره في نفسه ثم ثبت بحجج ابيه و اولادهم حسن الظن بكونه في  
 منه و بين العدل فلا يفتي بغيره في قوله في قوله و لا يجوز ان يفتي بغيره  
 لكن لا عار في ذلك بعدد الشبهة منه في قوله في قوله و لا يجوز ان يفتي بغيره  
 بعد الله حسن الظن به و لا يجوز ان يفتي بغيره في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره  
 بعد الله حسن الظن به و لا يجوز ان يفتي بغيره في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره  
 كما في الكلام ان ادرى و غيره عبارة عن حجاب جسد الكبرياء التي منها انوار الله  
 في اعتقاده و اقاموا ان ذلك غير ممكن و ان بعضه محقق و الاخر غير محقق  
 لكن

لكن الطريق الاصح يكون الرصد تحت حجاب حسن الظن به حتى يتبين من انما يتبين  
 في ذلك الطريق و ذلك الطريق ان كان يمكن تحقيقه في المصلحة على دواع كبرى  
 من شخص ولو كان يتراوهم عند الله و لا يجوز ان يفتي بغيره لعدله و لا يجوز ان يفتي بغيره  
 في اعتقاده و لا يجوز ان يفتي بغيره في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره  
 الصالح ان يفتي بغيره في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره  
 في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره في ذلك  
 منه على وجه التمسك بحجب في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره  
 لئلا يكون العدل في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره  
 بعد الله و ان في حسن الظن به و لا يجوز ان يفتي بغيره في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره  
 لئلا يفتي بغيره في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره  
 في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره في ذلك  
 و لا يجوز ان يفتي بغيره في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره في ذلك و لا يجوز ان يفتي بغيره































مذبح حزن الثالث الكذب على الله تعالى واذا قيل لقوله تعالى وروى القيمة ترى ان  
 كذبوا على الله وهو هم نكرة ليس في حجة مستوى المتكبرين وقوله تعالى ان الذين يعززون  
 على الله الكذب يعززون مناح في الدنيا ثم انما هو محرم ثم يقره الخطب آية بما رواه  
 بكرهون رتبة ليس في الثانية ذكرها في المآل مع قوله نفس التي حرم الله تعالى  
 انه من يقره من من سمعوا قوله بجهنم خاله انهي غضب الله عليه واخذ الله عليه  
 وقال عز وجل ولا تقربوا الصلوة ان كنتم بحسب ما من يصبر ذلك عدد ما  
 سوف يصبره راد كان ذلك على الله ليرى الخامس الطعن في الله عز وجل انما  
 للظالمين نارا احاط بهم سرادقها واليتيموا بها والاهل بيوتهم بغير الوصية  
 الهزلب وما تترققا السادس الركون الى الظالمين قال الله تعالى ولا تكونوا  
 الى الذين ظفروا منهم انما رالتابع كبر لقوله تعالى فاذا خلا ابواب جهنم خالها  
 فليس مستوي المتكبرين الثامن ترك الصلوة لقوله تعالى بكلكم في سقر قالوا لم يأت  
 من الصلوة انما مع النعم من اكرهه لقوله سبحانه الذين يميزون الله سبحانه

بجوهنا

يفتخرون في صلب الله بغيرهم لئلا يلبس يوم يحكي عيسى في نار جهنم مكتوى بهما هم  
 وخمودهم بهما اكثر ثم انهم قد تواترتم تميزون العاقل الخلف عن كبر لقوله  
 من يفرح الخلفون مقبدهم خلاف رسول الله وكره ان يجاهدوا بهو الله وهم  
 في سبيل الله وان لو لا فقهوا في سحرهم انهم قد تواترتم تميزون العاقل الخلف  
 الخلفون من الخلف لقوله عز وجل من يلم بغيره اذ به الاخرى لقول انما  
 الاثمة فقد غضب من الله وما جهنم وبئس المصير لثاني عشر الرتبة  
 لقوله عز وجل الذين ياكلون الربوا يقولون الا انك قوم الله في تحيد شيا من  
 ذلك فنجسهم لو انما البس مثل الربوا وجعل الله البس وعزم الربوا من جبرم  
 من رتبة فخره بلفظ وامره الى الله ومن عاونا ذلك صواب انهم قد  
 الثالث عشر كبر لقوله تعالى ان الذين ياكلون الربوا هم الذين  
 انما يكون في بطونهم ذرا وسيل المآل مع عشر اذ ان لقوله عز وجل  
 وان لهم فاني هم صواب ان رداء المعنى التي رتب تخرج في هذا

في القصة وقع التميز فيها  
 بالعدا حزن الثالث















فذلك طويلا ذكر فيه انه اذا كان جناب الكثير شرطاً في تحقق العدالة وغير ذلك  
 الحكم بالعدالة حتى يعلم جناب الكثير ويكون ذلك الا بجناب جميع المتكلمين كبريهم  
 لو قلنا ان جناب الكثير نفع من حكم بالعدالة حتى يعلم جناب الكثير ويكون ذلك الا  
 بجناب جميع المتكلمين كبريهم نعم لو قلنا ان جناب الكثير نفع من حكم بالعدالة لا يتحقق  
 به تلك الا في غير المتكلمين والعقد في ذلك في هذه الا في غير المتكلمين فيجوز عدم  
 حكم الكثير في مثل كون المتكلمين الا في غير المتكلمين وعينه في مثل ذلك في غير المتكلمين  
 الرجوع في غير الكثير الى ما ذكر من انها موعده على بانها رجوع ذلك الى  
 وان المراد به كون ذلك الوعد في كتابه لا يثبت بان على ان غيره والاشارة  
 الحكم من العدالة والكثير ونحو ذلك على ما يقطع الشك في ان المراد من طريقه  
 معناه فلا بد من القول بهذا التفسير وبذلك في ذلك الامر فمهم كما في خبر حسنة علي بن  
 الهندي وتجهيز ما نقل عن ابن عباس انها السبعة في قرب منها الى السبع  
 رواية الى السبعين او اريد به ولو على ان السبعة والاشارة كما في خبر برواية علي بن

جملة

عنه الحسن بن اوريا ومرفيع الكثير من قوله في موعده على بانها لا تفتقر  
 من ذلك كبريهم بعض خبر في بعض الروايات انها سبع وعدها في قوله  
 عليه السلام في ذلك خبر جميع بن الرقاي ودعوى ان حصر كل بر في ذكره العشرة  
 لا يقتضي عدم اقتراح العدالة غير اذانه لا بد وان تقع غير مكفرة او لم يعد له  
 لا يصدق فيها ليس كبرية وجميعها لا تقع مكفرة يدعي ظهور اتفاق القائلين بان  
 ان ثوب على اثنين حصار وكبريهم الذين الامر في نعم بعض من علم كبريهم  
 او ليس يظهر منه اقتراح العدالة بالجميع وانها موعده الى التوبة على انه لا فائدة  
 في هذه السبعة في حصر كل بر من الذين الامر في فاته ره قد ظهر منه بل  
 ما لم يسبق اليه احد حتى يظهر منه انه استقر في القرآن من اوله في ولا يوجب  
 الرجوع في المقام وجميع بقية الروايات بعد حذف المكرر في رواية  
 الكتاب في خبر مروي في رواية في سبع وثلاثين في بقية بقية بعض خبر  
 عدم موقفة لهذا ايضا وما ذلك الا ليرتب على كل حديث كما في قوله





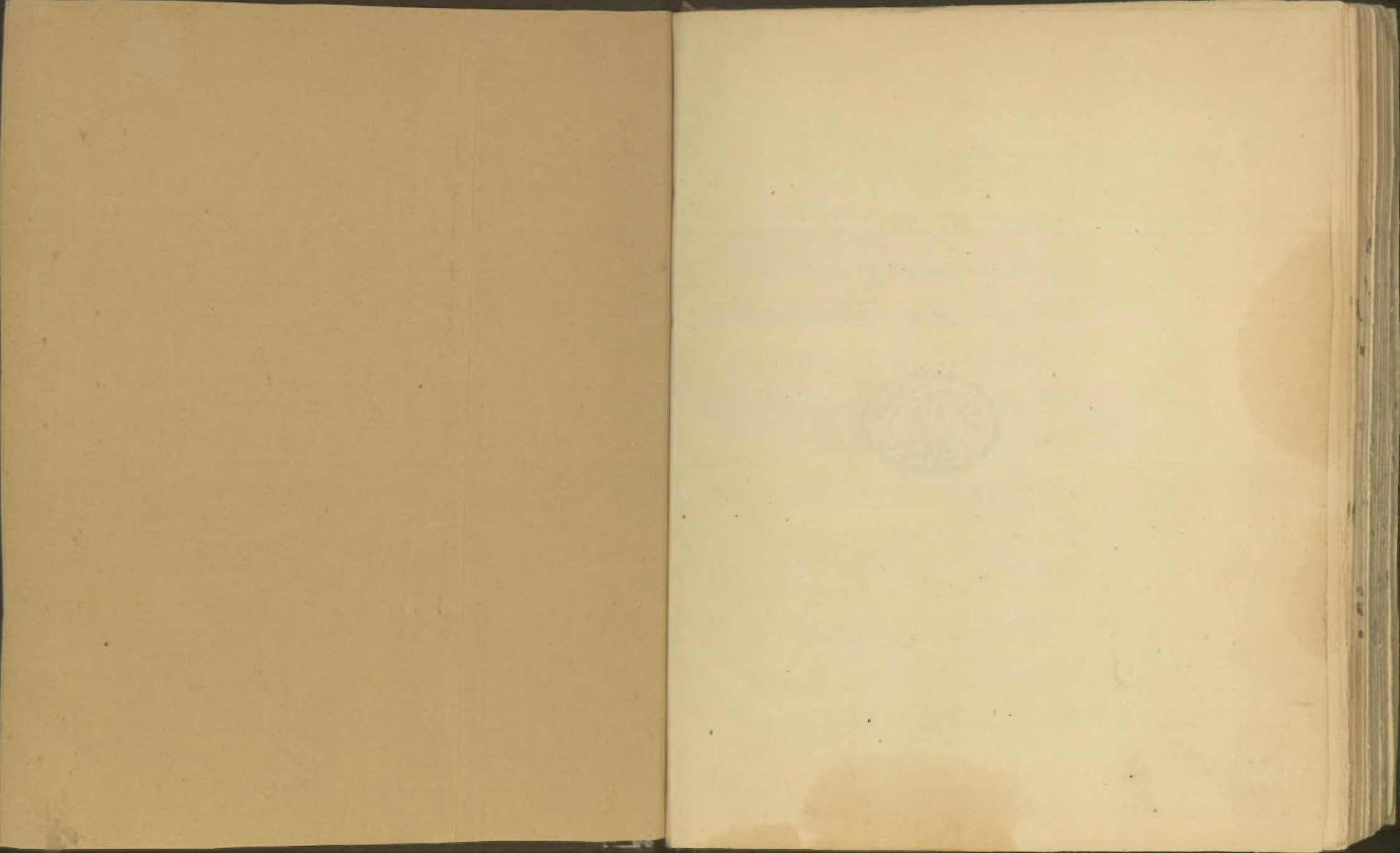














V9, 5, 21